

آخرین برگ سفرنامه باران این است:

که زمین چرکین است.

دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

مجموعه خاطرات «۱»

نجات از ننگی نابیوسان

(نگاهی به عملکرد برخی مدارس غیردولتی)

محمود جلیلی



نشر دستور

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۰۶-۱۷-۰

سرشناسه: جلیلی، محمود، ۱۳۲۲-
 عنوان و نام پدیدآور: نجات از ننگی نابیوسان (نگاهی به عملکرد برخی مدارس غیردولتی) / محمود جلیلی.
 مشخصات نشر: مشهد: دستور، ۱۳۸۹.
 مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.
 فروست: مجموعه خاطرات؛ ۱.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۰۶-۱۷-۰
 وضعیت فهرست نویسی: فیا
 موضوع: مدیران مدارس -- ایران -- مشهد -- خاطرات
 موضوع: مدرسه‌های خصوصی -- ایران -- مشهد
 رده‌بندی کنگره: ۳۸۹ ج ۹ الف / ۹۲۶ / ۸۲۸۳۱
 رده‌بندی دیویی: ۳۷۱/۲۰۱۲-۹۵۵۸۲۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۹۹-۲۳



نشر دستور

● مشهد، صندوق پستی ۱۳۸۸-۹۱۸۹۵ تلفن ۰۹۱۵۳۱۲۸۲۷۷
 نمایر ۰۵۱۱-۸۲۵۳۳۳۷ پیام‌نگار: shahri81@yahoo.com
 ● نجات از ننگی نابیوسان (نگاهی به عملکرد برخی مدارس غیردولتی) محمود جلیلی
 ● نوبت چاپ: اول ● تابستان ۱۳۹۰ ● قطع: رقعی (۱۶۰ صفحه)
 ● شمارگان: ۱۰۰۰ جلد ● قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال
 ● چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد
 ● شماره شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۰۶-۱۷-۰
 ● حق چاپ محفوظ است
 نشانی مؤلف: مشهد: خیابان کوهنگی، اندشت، عارف ۱۵، پلاک ۸۲، تلفن ۰۵۱۱-۸۴۳۹۷۴۶
 همراه: ۰۹۱۵۳۰۱۵۳۷۰

فہرست مندرجات

۵	مقدمہ
۶	حکایت
۸	مدیریت آموزگاہی ورشکستہ
۱۲	شروع بہ کار در آموزگاہ ورشکستہ
۱۶	از چالہ بہ چالہ
۱۸	آموزگاہ نثر تمند جدید
۲۰	مدیران آموزگاہ جدید
۲۱	آقای حسینی (مدیر اول)
۲۲	آقای خوش طینت (مدیر دوم)
۲۷	مؤسسان آموزگاہ
۲۷	آقای جعفری (مؤسس ثابت)
۲۹	آقای حسینی (مؤسس سیار)
۳۱	معاونان آموزگاہ
۳۱	آقای پاک سرشت (معاون اول)
۳۳	آقای سازگار (معاون دوم)
۳۵	معاون سوم
۳۹	دفترداران و حسابدار و مشول تکثیر و مشول رایانہ
۴۲	مریثان تربیتی
۴۶	مستخدمان
۴۸	دیران و مدرسان
۵۲	دانش آموزان

۵۹	دو ماه اول کار معاون سوم
۶۸	۴۹ روز اول سال تحصیلی
۸۰	دومین سفر مدیر و غیبت یک ماهه وی
۸۷	ده روزه بعد از بازگشت مدیر از سفر حج تمتع یک ماهه
۹۹	یک ماه امتحانات پایان نیمسال اول
۱۱۰	آغاز نیمسال دوم
۱۳۰	آغاز سال نو
۱۳۵	سومین سفر مدیر به مکه و دو هفته غیبت قبل از پایان سال
۱۳۸	برگشت مدیر از سومین سفر مکه
۱۴۴	نجات از ننگی نابیوسان و رهایی افسار شتر از دم الاغ
۱۴۸	نگاهی به عملکرد مدارس غیر انتفاعی
۱۵۹	نتیجه

مقدمه

مثل یک دُرَنای وحشی تا افق پرواز کن

قصه‌ای دیگر برای فصل سرما ساز کن

زندگی تکرار زخم کهنه دیروز نیست

بال‌های خسته‌ات را رو به فردا باز کن

در سال تحصیلی ۸۸-۱۳۸۷ در جایی به کاری فرهنگی مشغول شدم که در آغاز پذیرش مسئولیت، مورد حمله انتقادات غلاظ و شداذِ دوستان و خیرخواهان و حتی کسانی قرار گرفتم که لطف کمی به من داشتند. در آن زمان نمی‌توانستم برای فرد فرد آنان که بیش از ده‌ها نفر بودند، علت پذیرش این کار را بیان کنم. خودم هم در شناخت برخی افراد که می‌بایست با آنها همکاری باشم، اشتباه کردم زیرا نه با آنها همسر شده بودم، نه هم‌خانه و شناخت من از آنها دورادور و سطحی بود.

در کمتر از یک ماه پس از شروع به کار، به مرور علت حمله و خیرخواهی دوستان را درک کردم ولی چون قرارداد کار یکساله بسته بودم، با خود اندیشیدم که «پشه‌ای در خم سرکه چهل روز تاب می‌آورده و من نه کمتر از پشه‌ام، نه خم سرکه چنان غلیظ است که قابل تحمل نباشد اما پس از ده ماه، غلظت سرکه سبب قرار کردن پشه شد. بنابراین، این کتاب پاسخ به سؤالات مقدّر در اذهانِ دوستان است که سر در نیاوردند که چرا پشه آمد و چرا نتوانست چهل روز کامل فضای خم سرکه را تحمل کند. بدین جهت بی‌هیچ توضیح بیشتر به سراغ اصل مطلب می‌روم.

محمود جلیلی، مشهد مقدّس ۱۳۹۰

حکایت

منی که نام می از صد کتاب می شستم

زمانه کاتب دگان میفروشم کرد
 با هم حکایتی را از کتاب سیاست نامه می خوانیم: چون عمرو بن لیث (صقاری) و اسماعیل سامانی به یکدیگر رسیدند، مصاف کردند. اتفاق چنان افتاد که عمرو بن لیث به در بلخ شکته شد و هفتاد هزار سوار او، همه، به هزیمت رفتند. چون او را پیش امیر اسماعیل آوردند، بفرمود تا او را به یو بایان سپردند و این از عجایب روزگار است. چون نماز دیگر شد، فزاشی که از آن عمرو لیث بود، در لشکرگاه می گشت چشمش بر عمرو لیث افتاد؛ دلش بسوخت. به نزد او رفت. عمرو او را گفت: و امشب پیش من باش که بس تنها مانده ام. پس از آن گفت: ما مردم از زنده باشد، او را از قوت (خوراک) چاره نیست. تدبیر چیزی خوردنی کن که من گرسنه ام. فزاش یک من گوشت به دست آورد و دیگری آهنین پیدا کرده، لختی سرکین خشک برچیده، کلوخی دوسه فراهم نهاد تا قلیه ای بکند. چون گوشت در دیگ انداخت و خود به طلب نمک شد، روز به آخر آمده بود. سگی بیامد و سر در دیگ کرد و پاره ای گوشت برداشت. دهش بسوخت؛ سبک برآورد. حلقه دیگ در گردش افتاد. از سوزش دیگ به آهنگ خاست و دیگ را ببرد. عمرو لیث چون آن حال دید، رو